فطرت انسان بر حب نفس و راه گذر از آن

شاگرد: جمعش با ادعیه‌ای که می‌گوید من را نزد خودم کوچک کن ولی نزد مردم بزرگ کن، به چه صورت است؟

استاد: در اینکه فطرت الهی بر این است که انسان جاه را دوست می‌دارد، مشکلی نیست. صحبت سر تزاحمات است. استاد اخلاق مرحوم علامه طباطبایی، به ایشان، گفته بودند که خدا تو را به این صورت قرار داده است. آقای طباطبایی با آن ذهن بسیار لطیفی که داشتند، نزد مرحوم قاضی رفتند، اینطور نقل شده است که عرض کردند هر چه من خودم را رصد می‌کنم، می‌بینم حب نفس دارم، حتی در توحید. اصلاً سراغ خدا می‌روم به‌خاطر این‌که خودم را دوست دارم!؛ می‌بینم برای خودم خوب است که بروم. من می‌خواهم این نباشد!. ببینید این لطافت است. می‌بینید کسی سال‌ها متوجه‌ی این نمی‌شود. این لطافت آن ذهن را می‌رساند. استاد چه جواب داده بودند؟؛ گفته بودند: خداوند شما را اینطور قرار داده است. از کل وجودت با این خصوصیتش اعراض کن. نمی‌دانم خودشان طریقه‌ی احراق را گفته‌اند یا دیگران گفته‌اند.

شاگرد: چه گفتند؟

استاد: گفتند حالا که خداوند تو را به این صورت قرار داده است، تو به عنوان یک مخلوق، کل این مخلوق را نزد پیشگاه الهی بگذار و خودت را به خدا بسپار. یعنی تو این‌چنین آفریده‌ای، من هم بنده‌ی تو هستم، من نمی‌توانم کاری برایش بکنم!

شاگرد ۲: در ذات من است.

استاد: ذات به چه معنایی؟ اگر اصطلاحات حکمی منظور است، خیر. همین است که در «آخر ما یخرج» عرض می‌کنم. ببینید حبّ جاه‌ی که خداوند در وجود بشر قرار داده است ...؛ «اجعلنی وجیها عندک یا حسین علیه‌السلام»؛ مگر درخواست نمی‌کنیم؟! هر کسی می‌خواهد وجیه باشد. اما آنچه که روایت می گفته است و آقای بروجردی می‌فهمیدند که چیست و برای آن گریه می‌کردند این است: گاهی حبّ جاه با خدای متعال و راه او، در تزاحم واقع می‌شود. آنجا که تزاحمی نیست، مانعی ندارد. خدا آفریده شما و هم برو متنعم و وجیه باش. اگر دل تو بند این باشد، اگر خدایی نخواسته دائر مدار این شد که ای خداوند ای جاه، آن وقت چه کار می‌کنی؟! آنجا است که روایت می‌گوید: «آخر». یعنی حتی جزو صدیقین است، اما اگر إمّا و إمّا شود، آن آخر وقتش، حبّ جاه می‌رود.

حاج آقا [مرحوم آیت اللّه بهجت] عبارتی را از مرحوم آسید محمد کاظم یزدی زیاد نقل می‌کردند؛ ما مقامات و حالات این فقهای بزرگ را نمی‌دانیم. مرحوم سید فرموده بود: «کبرتُ عن المدح و القدح». چندبار حاج آقا این را می‌فرمودند.

شاگرد: ظاهراً مقصود کسانی که احراق را مطرح می‌کنند، منظورشان همان بحث فناء فی اللّه است. یعنی می‌خواهند ذاتشان را از بین ببرند.

استاد: حال آن بحث‌ها جای خودش باشد. چند بار دیگر هم عرض کرده بودم. این‌که آیا در عین ثابت، معنای اندکاک ذات و فناء ممکن هست یا خیر. یک منظره‌ی نسبت مفصلی در همان کتاب دارند. من به این‌طور عرض کردم؛ هر کسی ذهن خودش را می‌گوید؛ تردید ندارم که در آن منظره، حق با علامه‌ی طباطبایی است. یعنی اگر عین ثابت و ازلیات درست تصور شود، اصلاً بحثی نیست که بخواهید آن را در فضایی ببرید که عین ثابتش چه می‌شود. آن، طور دیگری است. به گمانم ذهن ایشان در مشهدی قرار گرفته بود که یک چیزهایی را می‌دیدند و قبول نمی‌کردند. ولو به ایشان نسبت داده شده است، ولی این جور نیست. علی ای حال، این جور به ذهنم می‌آید. در کتاب مهر تابان بود. چند بار دیگر هم گفته‌ام. به گمانم بحث باید تبیینی شود. گاهی است که مراتب سیر – ولو سیر تجردی -، با موطن‌هایی از نفس الامر که اعیان ثابته است، به‌خوبی جدا نمی‌شود؛ آثار و خصوصیاتش به‌خوبی جدا نمی‌شود. حال بنده به اندازه‌ی ذهن طلبگی عرض می‌کنم. نه این‌که بخواهم بگویم از فرمایشات علماء سر در می‌آوریم.

حرف آقای بروجردی را به چه مناسبت عرض کردم؟؛ سلام را عرض می‌کردم. چه زمانی ارض صدیقین، ارض سلام می‌شود؟ آن وقتی که آخرین عدو برود. این خیلی جالب است. آخرین عدو صدیقین، حبّ‌جاه است. وقتی این آخری رفت، حال دیگر خیالش راحت است. ارض سلام، یعنی در جاده اصغر و اکبر، به‌هیچ وجهی، عدو برای او نیست.

بازبینی #2
ایجاد شده 20 ژوئیه 2024 13:15:08 توسط ... .
به روزرسانی شده 20 ژوئیه 2024 14:21:21 توسط ... .